

متن پیاده سازی شده جلسه هشتم تفسیر قرآن کریم 16 آذر ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر باء بسم الله

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می فرمایند: أنا نقطة باء یا جمیع القرآن فی باء بسم الله و أنا نقطت تحت الباء و در متون اهل تسنن هم آمده: إن اسرار القرآن فی الفاتحة و اسرار الفاتحة فی البسملة و اسرار البسملة فی الباء و اسرار الباء فی نقطتها. در این جلسه این جملات را بررسی می کنیم.

در ارتباط با این جملات چه جمله ای که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط است و چه بقیه جملات دو موضع مشخص است. یکی موضع انکار است که برخی ها اگر جمله ای برایشان قدری سخت باشد موضع انکار را در پیش می گیرند. یکی از باحثان می گوید جمله إن اسرار القرآن فی الفاتحة و اسرار الفاتحة فی البسملة و اسرار البسملة فی الباء و اسرار الباء فی نقطتها نه از پیامبر ثابت شده و نه از اصحاب وی، بلکه کلامی نامعقول از افراطیون است و بعد اعلان خطر کرده که افراط باعث می شود خاصیت بیان بودن قرآن از بین برود. خب اگر همه قرآن اسرار شد و همه این اسرار جمع شد رسید به باء بسم الله، در اینصورت می توانیم بگوئیم قرآن برای مردم بیان است؟ لذا اینگونه افراد معتقد هستند باید چنین جملات را کنار بگذاریم.

بنده به سخن منکرین این شبهه را اضافه می کنم که آیا در آن زمان حروف با نقطه و بی نقطه بوده یا اینکه نقطه بعدا وارد لغت عرب شد؟

در جلد دوم بحارالانوار علامه مجلسی روایاتی آورده اند که ائمه می فرمایند اگر چیزی از ما رسید و نتوانستید توجیه کنید فوراً آنرا رد نکنید، یا متوقف شوید یا اینکه به اهل علم بسپارید. البته این را هم مدنظر داشته باشیم که هر چیزی که برسد را قبول کنیم، چه عقلانی باشد یا نباشد، چه عقلائی باشد یا غیر عقلائی باشد این هم درست نیست. اگر اینجا بتوانیم توجیه کنیم بهتر از رد کردن است ولو اینکه آخر کار بگوئیم علی فرض ثبوت و صدور از معصوم، می تواند مراد این باشد و به نظر بنده این راه بهتر است.

در مورد شبهه نقطه که بعدا وارد لغت عرب شده، بلی نقطه از اول نبوده و اینکه در زمان حضرت امیرالمؤمنین وارد شده یا بعد از زمان حضرت وارد شده، به این سفارش حضرت رجوع می کنیم. حضرت به ابوالاسود فرمودند تَتَّبِعُهُ وَ زِدْ فِيهِ مَا وَقَعَ لَكَ برو تتبع و جستجو کن و به آنچه من فرمودم اضافه کن، در واقع حضرت اساس را فرمودند و ابوالاسود دنبال بنیان علم نحو و نقطه گذاری رفت. ممکن است از نظر تاریخی ردی نداشته باشیم که نقطه بعد از زمان حضرت امیرالمؤمنین وارد شده است، لذا این مشکل نیست.

توجیهات

1. توجیه صدرالمتالهین : سالک الی الله مشاهده می نماید که قرآن بلکه همه صحف، بلکه همه موجودات در نقطه باء جمع است. این نقطه بسیط است و همه اشیاء در آن است. چطور ما با یک ما فی السماوات و الأرض به همه موجودات اشاره می کنیم و می گوئیم همه موجودات در این ما فی السماوات و الأرض جمع است، می توانیم بگوئیم عبارت همه موجودات در نقطه باء جمع است. اگر کسی توانست از خود برهد و به دایره ملکوت سبحانی برسد خود را در احاطه حق متعال می بیند و زیر نظر و سلطه نقطه باء مشاهده می کند.

صدرالمتالهین نقطه باء را به عنوان اِيسِطُ الاشياء گرفتند و بر حق متعال تطبیق کردند. اینکه همه قرآن در بسمله است و هم

بسمله در باء است و باء هم در نقطه است یعنی همه هستی در ذیل سایه و سلطه الهی است. اینجا صدرالمتهالین توانست بین نقطه باء و خدای متعال ارتباط برقرار کند اما بحث سر نقطه و حق نبود بلکه بحث سر نقطه و امیرالمؤمنین بود. حضرت می فرمایند: من نقطه تحت باء هستم. ملاصدرا می گوید با خروج از وجود مجازی و سیر از فنا به بقاء و از مرگ به حیات از قرآن جز سفیدی و نور و یقین نمی ماند. در اینصورت است که قرآن از نسخه اصل که همان امام مبین امیرمؤمنان است گرفته می شود و این همان سر کلام الهی است که فرمود ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ که ذیل آیه به وجود مقدس امیرالمؤمنین تفسیر شده است.

نقد اول

سخن شما بر وجود جمعی قرآن در نقطه باء دلالت می کند نه باء بسم الله. نقطه باء در بسم الله و غیر بسم الله که فرق نمی کند. شما می خواهید نقطه باء در بسمله را تفسیر کنید یا هر نقطه باء را؟! ضمن اینکه ما در ارتباط دادن این مطالب به امیرالمؤمنین علیه السلام ارتباطی نمی بینیم.

2. مرحوم امام خمینی: ایشان در مورد نقطه زیر باء و أنا نقطه تحت الباء می فرماید: و اما اسرار باء و نقطه تحت الباء که در باطن مقام ولایت علوی است و مقام جمع الجمع قرآنی است. قرآن یک بسطی دارد و یک جمع شدنی دارد که در فاتحه جمع می شود و یک جمع الجمعی دارد که در باء بسمله یا حتی نقطه باء جمع می شود. وی میگوید: روایتی از حضرت امیر است که أنا نقطه التي تحت الباء که اگر این وارد شده باشد تأویل - اش این است که باء به معنای ظهور مطلق است. تعین اول عبارت از مقام ولایت است و ممکن است مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام این باشد که مقام ولایت به معنای واقعی ولایت، این تعین اول باشد و اسم تجلی مطلق است و اولین تعین ولایت احمدی علوی است.

توضیح اینکه خداوند با خلق اش ظهور و تجلی می کند. یک تجلی مطلق بدون تعین دارد یعنی بدون اضافه به امیرالمؤمنین، نبی اکرم و غیره؛ اما یک تعین دارد که اضافه می شود و اولین تجلی همین تجلی است منتهی ایشان امیرالمؤمنین را نماینده نبوت هم فرض می کند و لذا می گوید اولین تعین ولایت احمدی علوی است. این أنا یعنی من و یک من دیگر که حضرت رسول است. در روایات داریم که إِنَّ أَوْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ أَلْعُقْلُ و این عقل به نبی مکرم تفسیر شده است و منظور خلق ولایت پیامبر است نه خلق جسم پیامبر اکرم.

نظر نهایی باء

به نظر بنده ما راه دیگری را طی کنیم. می توان گفت قرآن تکوین - عالم - و قرآن تدوین - کتاب آسمانی - از سبب بودن خداوند نشأت می گیرد؛ چون خداوند سبب است قرآن تکوین و قرآن تدوین از او نشأت می گیرد و در این تجلی و سببیت همه چیز جمع است. باء هم مبین سببیت است، پس باء نماینده سببیت خداوند است نه خود باء و آنچه به باء معنا می دهد نقطه ذیل آن است و در عالم هستی آنچه که به خلق هدف و معنا می دهد انسان کامل است که یک مصداق اش امیرالمؤمنین است و یک مصداق اش رسول اکرم است. اگر حدیث لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ درست باشد در واقع امیرالمؤمنین می فرماید من به عالم هستی معنا می دهم و من نقطه ذیل باء هستم. پس باء سببیت است و نقطه ذیل باء انسان کامل است و این انسان کامل به باء معنا می دهد. باید پذیرفت که حدیث از متشابهات سخن امیرمؤمنان است و آنچه مطرح شد از حد گمانه زنی فراتر نمی رود و او خود می داند چه فرموده است، شهنسوار کلام است و الفاظ در کمند بیان اش کثیر است.

جلسه قبل گفتیم که در قرآن تعبیر تجلی بیان شده است ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾ که این تجلی، تجلی مدنظر ما نیست و برخی اشتباه کرده اند. ما از عالم به متجلی تعبیر کردیم به این صورت که تجلی را لازم گرفتیم و همچنین تجلی اسم مفعول ندارد، ولی بعدا احساس کردم که اشتباهی رخ داده است زیرا خود خداوند متجلی است. در فَلَماً تَجَلَّى رَبُّهُ خداوند متجلی می شود. بلی ما نمی گوئیم تجلی متعدی است ولی معنایش هم این نیست که متجلی را هستی در نظر بگیریم، هستی مجلی می شود، یا به هستی متجلی بالله یا متجلی له بگوئیم. در تجلی يتجلى خداوند متجلی و عالم متجلی به است.

تفسیر اسم

اسم بسم الله چیست؟ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ این اسم چه در بسمله و چه در غیر بسمله چیست؟ در لغت و عرف به لفظ موضوع اسم می گویند. اگر لفظی باشد که موضوع برای یک معنایی شده باشد مانند زید، بکر، الله، محمد، علی، حسن و قس علی هذا همگی را اسم می گویند. مشکلی که هست اینکه آیا ما با اسم خداوند کار داریم یا با خود

خداوند کار داریم. آیا سبح الله یا سبح اسم الله؟ یا جایی که استعانت می جوئیم به خود خداوند استعانت می- جوئیم یا اسم خداوند؟ برخی از بزرگان در هر لقمه ای که می خورند بسم الله می گویند و بعد فارغ شدن الحمدلله می- گویند حال اینجا استعانت به خود خداوند است یا به اسم خداوند است؟ استعین بالله تعالی یا استعین باسم الله تعالی؟ در بسمله قرآنی هم همین شبهه مطرح است.

مفسرین و علما در ارتباط با حل این مساله اقسامی آورده اند که جلسه بعد بحث و بررسی خواهد شد.